

آسیب‌شناسی فلسفی دانش جغرافیا (درنگی در پژوهش‌های شهری)

مجتبی صادقی*

چکیده

این نوشتار تلاش می‌کند، دانش جغرافیا را آسیب‌شناسی کند، تحلیل محتوای صد مقاله اخیر مجلات جغرافیایی نشان می‌دهد که هستی‌شناسی، شناخت‌شناسی و روش‌شناسی جغرافیا به ترتیب دچار سه آسیب شده است: ۱. فضای جغرافیایی به فضای عینی فروکاسته شده است و فضای ذهنی و فضای زندگی نادیده گرفته شده‌اند؛ ۲. جغرافیا تنها بر فلسفه تحلیلی تکیه زده، در شناخت فضا تنها به حس - تجربه و جزد - استدلال بسنده کرده است، از فلسفه هرمنوتیک و از زبان که نقش کارایی در شناخت «فضای زندگی» دارد، تهی دست مانده است؛ ۳. جغرافیا تنها بر روش تجربی-تحلیلی پافشاری کرده و از روش هرمنوتیکی که در آن انسان‌ها به سان سوژه در نظر گرفته می‌شوند نه ابژه بی‌بهره مانده است. فضای جغرافیایی را تنها، فضای عینی دانستن، عدم احساس نیاز به «زبان» را به دنبال می‌آورد که پیامدش، بی‌بهره ماندن جغرافیا از روش‌شناسی هرمنوتیکی است.

واژگان کلیدی: جغرافیا، فضا، فضامندی، فضای زندگی، زبان، هرمنوتیک

۱. مقدمه

هنگامی که درباره یک پدیده این پرسش مطرح می‌شود که «آن پدیده چیست؟» نوع پاسخی که به این پرسش داده می‌شود؛ هستی و چیستی آن پدیده را آشکار می‌کند. برای نمونه، پرسش «من کیستم؟» می‌تواند پاسخ‌هایی چون «من یک جاندار هستم»، «من یک اندیشمند هستم»، «من یک هستنده‌ای نوع دوست هستم» و ... داشته باشد. هر پاسخی روزنه و ویژه‌ای از هستی و چیستی آن پدیده را روشن می‌سازد و روش ویژه‌ای را برای مطالعه آن پیشنهاد می‌کند. بنابراین پرسش - پاسخ - های کلان و فلسفی دانش جغرافیا نیز دامنه موضوعات و روش‌های پژوهش آن را روشن می‌سازد. دانش جغرافیا نیز مانند دیگر دانش‌های بشری از آسیب‌ها و نارسایی‌های فلسفی که ریشه در ناتوانی انسان در شناخت جهان، ناتوانی آن در برپایی بن‌مایه‌های استوار برای دانش و نیز پاسخ - های نادرست به پرسش‌های فلسفی آن دانش دارد، در امان نیست. اینجاست که آسیب‌شناسی پیوسته و همیشگی دانش جغرافیا بایسته می‌نماید. آسیب‌شناسی یک دانش، بدون پرداختن به تن - واره فلسفی آن دانش شدنی نیست؛ زیرا ۱. نشانه‌های آسیب یک دانش - که خود را در لایه‌های بالایی آن دانش (نوشتارها و پژوهش‌ها) به نمایش می‌گذارد - را بدون آشنایی با بنیان‌های فلسفی و بدون عینک فلسفه علم نمی‌توان دید؛ ۲. ریشه این آسیب‌ها را باید در لایه‌های زیرین، یعنی فلسفه آن دانش جستجو کرد؛ زیرا پژوهش‌ها بر تن‌واره‌ای فلسفی سوارند، تن‌واره‌ای که بسیاری از پرسش‌ها و پاسخ‌های بنیادین در آن نهفته است و در آنجا چون و چرا می‌شود. آنگاه که این پرسش‌ها پیوسته بازاندیشی نشوند، پاسخ‌های نویی به آن‌ها داده نشود، یا کژپاسخ‌ها جای پاسخ بنشینند، آسیب‌ها تن‌واره آن دانش را فرا خواهند گرفت. در همین راستا، می‌توان گفت که پیوند تنگاتنگی میان بنیان‌های فلسفی دانش جغرافیا (لایه‌های زیرین) و پژوهش‌های آن (لایه‌های بیرونی) برقرار است. در همین راستا، پرسش‌هایی سربرمی‌آورند: ۱. تن‌واره فلسفی دانش جغرافیا چیست؟ (تن - واره‌شناسی)؛ ۲. از نگاهی فلسفی، چه آسیب‌هایی بر این تن‌واره وارد شده است؟ (آسیب‌شناسی)؛ ۳. روش‌داده‌های فلسفی بهبودبخش دانش جغرافیا کدامند (آسیب‌زدایی)؟



شکل ۱: فرایند پژوهش

در این نوشتار برای پاسخ به پرسش‌های بیان‌شده، از روش تحلیل محتوا^۱ استفاده شده است. پیسلی تحلیل محتوا را مرحله‌ای از جمع‌آوری اطلاعات می‌داند که در آن محتوای ارتباطات از طریق به‌کارگیری عینی، منتظم قواعد مقوله‌بندی، به اطلاعاتی تغییر شکل می‌یابند که می‌توانند خلاصه شوند و با هم مقایسه گردند (هولسی، ۱۳۷۳، ص ۱۳). مورس دووژه نیز تحلیل محتوا را مقوله‌بندی همه اجزای یک متن در جعبه‌های گوناگون دانسته است، به‌گونه‌ای که ترتیب مقدار اجزای عناصری که در هر جعبه مرتب شده‌اند، متن را مشخص می‌کنند (رسولی و امیرآنشانی، ۱۳۹۰، ص ۲۶). در این پژوهش صد مقاله (از ده مجله علمی-پروژه‌ای رشته جغرافیا، از هر مجله ده مقاله) تحلیل محتوا شد. ملاک‌های برگزیدن مقالات عبارتند از: ۱. مقاله در مجله علمی-پژوهشی جغرافیایی منتشر شده باشد؛ ۲. دست‌کم یکی از نویسندگان آن، در رشته جغرافیا با گرایش شهری تحصیل کرده باشد؛ ۳. موضوع مقاله مربوط به شهر و مسائل شهری باشد؛ ۴. مقاله جزء ده مقاله اخیر مجله باشد، مگر آنکه مقالات اخیر مجله، دارای ویژگی‌هایی ۱، ۲ و ۳ نباشند و برای به عدد ده رساندن مقالات برگزیده از هر مجله، به شماره‌های پیشین رجوع شده است؛ ۵. مقاله‌گزینش شده، هم‌زمان دارای هر چهار ویژگی‌ای که بیان شد، باشد.^۲

1 . content analysis

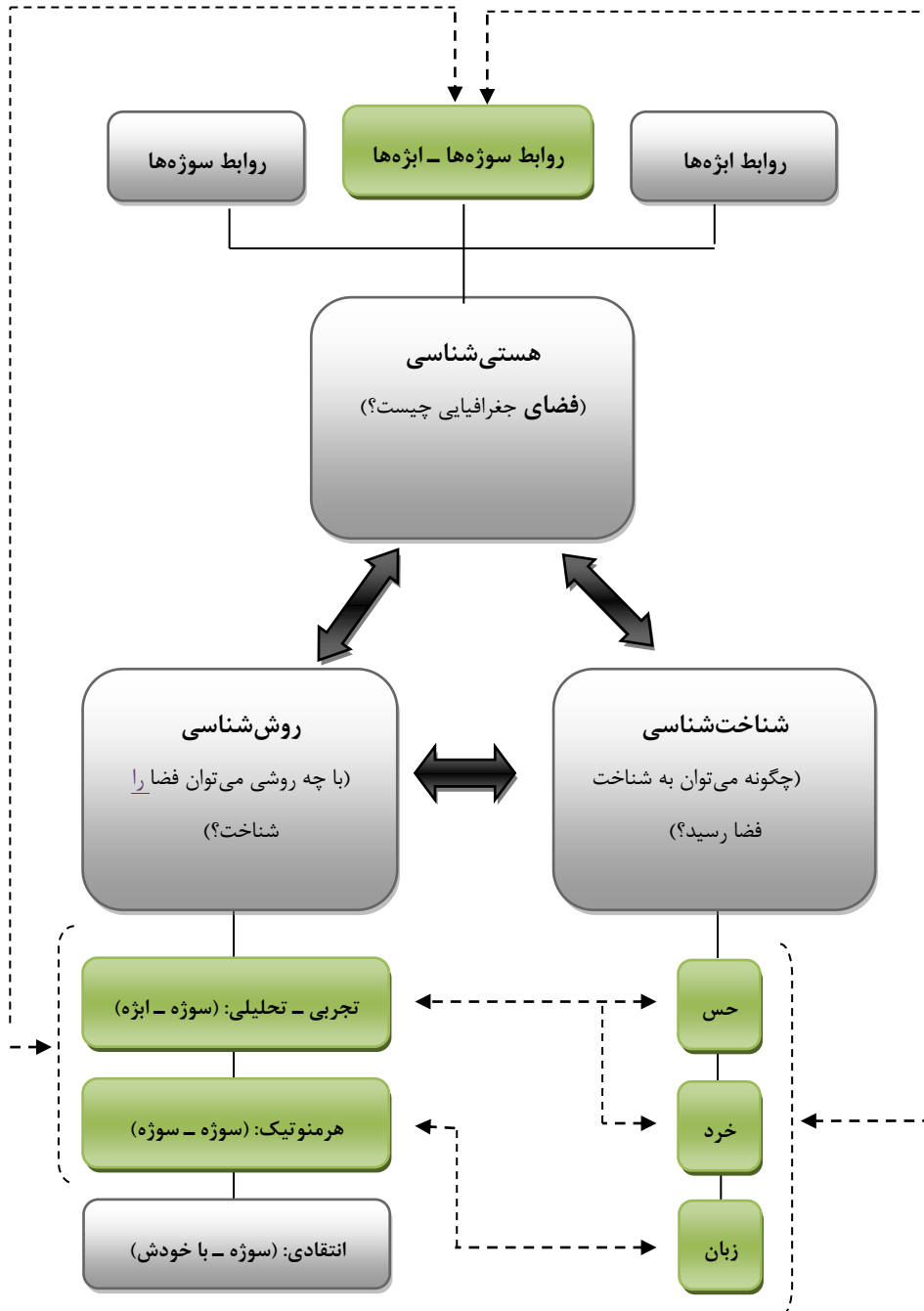
۲. روش کار به این صورت بود که پس از گزینش ده مجله معتبر جغرافیایی، مقالات از آخرین شماره هر مجله که در صفحه مجله مربوطه (در پایگاه اطلاع‌رسانی SID و یا پایگاه اطلاع‌رسانی magiran) در دسترس بود، گزینش شدند. برای نمونه، ممکن بود در آخرین شماره مجله، تنها دو مقاله - با ویژگی‌های مورد نظر برای این پژوهش - وجود می‌داشت، از این‌رو، به شماره یکی‌به‌آخر و شماره دوتابه‌آخر و پیشتر از آن رجوع می‌شد تا سرانجام ده مقاله از هر مجله گزینش شود. هنگامی که شماره متوالی یک مجله در سایت‌هایی که بیان شد، وجود نداشت و یا مقاله‌ای با ملاک‌های موردنظر این پژوهش یافت نشد، این شماره‌ها در جدول ۱ با نشانه (-) نشان داده شده‌اند.

جدول ۱: مجلات و مقالات مورد‌گزینش برای تحلیل محتوا

ردیف	نام مجله	شماره مجله (تعداد مقالات برگرفته از این شماره)	تعداد
۱	برنامه‌ریزی و آمایش فضا	۷۲ (۴)، ۷۱ (۲)، ۷۰ (-)، ۶۹ (۱)، ۶۸ (-)، ۶۷ (۲)، ۶۶ (۱)	۱۰
۲	پژوهش‌های جغرافیای انسانی	۸۱ (۷)، ۸۰ (۳)	۱۰
۳	تحقیقات جغرافیایی	۱۰۰ (۲)، ۹۹ (۲)، ۹۸ (۲)، ۹۷ (۲)، ۹۶ (۲)	۱۰
۴	جغرافیا	۳۵ (۵)، ۳۴ (۵)	۱۰
۵	جغرافیا و برنامه‌ریزی	۴۰ (۱)، ۳۹ (۱)، ۳۸ (۳)، ۳۷ (۲)، ۳۶ (۳)	۱۰
۶	جغرافیا و برنامه‌ریزی محیطی	۴۷ (۴)، ۴۶ (۲)، ۴۵ (۴)	۱۰
۷	جغرافیا و توسعه	۲۷ (۱)، ۲۶ (۱)، ۲۵ (-)، ۲۴ (۲)، ۲۳ (۵)، ۲۲ (-)، ۲۱ (۱)	۱۰
۸	جغرافیا و توسعه ناحیه‌ای	۱۸ (۳)، ۱۷ (۵)، ۱۶ (۲)	۱۰
۹	فضای جغرافیایی	۳۸ (۲)، ۳۷ (۳)، ۳۶ (۴)، ۳۵ (۱)	۱۰
۱۰	نشریه تحقیقات کاربردی علوم جغرافیایی	۲۶ (۲)، ۲۵ (۱)، ۲۴ (۱)، ۲۳ (۲)، ۲۲ (۲)، ۲۱ (۲)	۱۰
جمع	۱۰ مجله		۱۰۰

۲. تن‌واره‌شناسی فلسفی دانش جغرافیا

از آنجا که هسته این پژوهش بر آسیب‌شناسی استوار است و این کار بدون پرداختن به بنیان‌های فلسفی دانش جغرافیا ممکن نیست، تلاش شده تا آنجایی که برای آسیب‌شناسی نیاز است، دیدی کلان - نه با همه ریزه‌کاری‌ها - از تن‌واره این دانش نمایش داده شود. (شکل ۲)



شکل ۲: تن‌واره‌ی فلسفی دانش جغرافیا

در راستای آسیب‌شناسی دانش جغرافیا، باید سه بنیان آن (هستی‌شناسی، شناخت‌شناسی و روش‌شناسی) مورد کاوش قرار گیرد.

۲-۱. هستی‌شناسی

پرسشی که در این گستره بیان می‌شود و پاسخ داده خواهد شد این است که «فضای جغرافیایی چیست؟» تولید دانایی جغرافیایی به روش‌های گوناگون همیشه ادعاهایی درباره «فضا»، داشته است (پیکلز، ۲۰۰۴ به نقل از: گریگوری و دیگران، ۲۰۰۹، ص ۷۰۷). برخی نویسندگان [این-گونه] بحث کرده‌اند که سده نوزده، زمانه «زمان^۱» بود، سده بیست زمانه «فضا^۲»، و همچنان که «نو»^۳ به «فرا نو»^۴ گذار کرده، یک «چرخش فضایی»^۵ آشکاری، در سراسر بازه علوم انسانی و دانش‌های اجتماعی برپا شده است که [این چرخش، چیزهایی] بسیار فراتر از نقش استعاره‌های فضایی را باز نمود می‌کنند [به نقل از] سوچا (۱۹۸۹) و اسمیت و کاتز (۱۹۹۳). اما افراد دیگری هستند که در همین عصر اخیر [یعنی، عصر فرانوگرایی، عصر] بی‌شکلی^۶ یا [عصر] جهان فرانوگرا^۷ تاکید کرده‌اند که «پایان جغرافیا»، «بی‌ربطی فضا»^۸ و «مرگ فاصله»، گریزناپذیر است [یعنی زمان از بین رفتن جغرافیا، فاصله و فضا فرارسیده است] (برای نمونه: باومن، ۲۰۰۰)، آشتی دادن این - ادعاهای رقیب دشوار نیست: هر چیزی وابسته است به اینکه چگونه فضا درک می‌شود (پیکلز، ۲۰۰۴ به نقل از: گریگوری و دیگران، ۲۰۰۹، ص ۷۰۷).

هر نوع ادعا و [نظریه‌ای] که درباره دانش جغرافیا مطرح می‌شود، وابسته به این موضوع است که از فضا چه نوع درکی داریم، یعنی نوع نگاه ما به فضای جغرافیایی است که نوع نگاه ما به دانش جغرافیا را می‌سازد. بنابراین دیدگاه و درک ادوارد سوچا از فضا، دیدگاهی است که برای این پژوهش

-
1. time
 2. space
 3. the modern
 4. the postmodern
 5. spatial turn
 6. liquid
 7. postmodern world
 8. the irrelevance of space

انتخاب شده است.^۱ سوچا در دیدگاه خود، بر مفهوم «فضامندی»^۲ پافشاری می‌کند و «فضای سوم»^۳ را افزون بر دو فضای دیگر (فضای عینی - حسی^۴ و فضای ذهنی - ادراکی^۵) به فضامندی می‌افزاید و با این کار، گستره فراخ‌تری برای ورود فلسفه رو به گسترش کنونی (فلسفه پدیدارشناسی هرمنوتیک) در جغرافیا باز می‌کند. «فضامندی، به‌سان فضای از نظر اجتماعی تولید شده، می‌تواند از فضای فیزیکی طبیعت^۶ مادی و فضای ذهنی ادراک و بازنمایی بازشناخته شود. هر یک از فضاها فیزیکی و ذهنی، در برساختن اجتماعی فضامندی به‌کار برده می‌شوند و آمیخته می‌گردند، ولی نمی‌توان آنها را برابر کل فضامندی دانست. فضامندی می‌تواند در درون تنگناهای بی‌چون-وچرایی که به فراوانی چیره هستند بر اشکال و فرایندهای فیزیکی و روان‌شناختی، به صورت مستقل با نگرستن به ویژگی‌ها و ابعاد فضایی‌شان تئوری‌سازی شود» (سوچا، ۱۹۹۰، ص ۱۲۰). «فضامندی، به‌سان یک تولید اجتماعی، هم‌زمان هم میان‌جی و هم برون‌داد^۷، هم پیش‌فرض و هم‌تجسم کنش و روابط اجتماعی است (سوچا، ۱۹۹۰، ص ۱۲۹). سوچا فضامندی را دارای سه فضا می‌داند که باهم درهم‌تنیده هستند. (شکل ۳)

۱. در این نوشتار، دست‌یافت پرداختن به دیدگاه‌های گوناگون پیرامون مفهوم فضای جغرافیایی نیست، بنابراین تنها به دیدگاه ادوارد سوچا، که دیدگاهی جامع نسبت به فضا می‌باشد، بسنده می‌شود.

2. spatiality

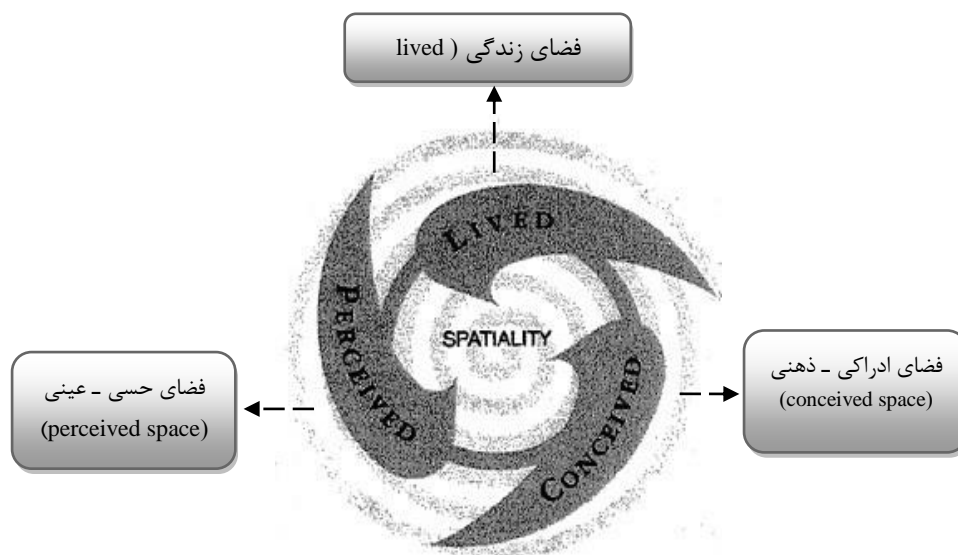
3. thirdspace

4. perceived space

5. conceived space

6. Nature

7. outcome



شکل ۳. سه‌گانه فضامندی (spatiality)

منبع: (مسی و دیگران، ۱۹۹۹، ص ۲۶۵، برگرفته از منبع اصلی آن: سوچا، فضای سوم، ۱۹۹۶، ص ۷۴)

شکل ۳ نشان می‌دهد که «ادعای فضامندی (اجتماعی)، دوگانه‌انگاری سنتی را درهم می‌شکند» (سوچا، ۱۹۹۰، ص ۱۲۰)؛ دوگانه‌انگاری‌ای که تنها بر عین و ذهن و یا بر فضای عینی و فضای ذهنی پافشاری داشت. سوچا فضامندی را دارای سه فضای حسی-عینی، فضای ادراکی-ذهنی و فضای سوم که همان فضای زندگی^۱ است، می‌داند. سوچا این سه فضا را این‌گونه بیان می‌کند: «نخستین فضا»^۲ (فضای حسی-عینی) به جهان مستقیماً تجربه شده پدیده‌هایی اشاره دارد که از نظر تجربی، به نقشه درآمدنی و اندازه‌گیری شونده هستند. این فضامندی مادی‌سازی-شده^۳ که جغرافیاهای انسانی عمدتاً پیامد این‌گونه فضامندی هستند، کانونی آشنا و چیره در تحلیل جغرافیایی بوده است، بیشتر در راستای جلوگیری از دیگر شیوه‌های اندیشیدن درباره فضا و جغرافیا

1. Lived space

2. 'firstspace'

3. Materialized

عمل کرده است. این نوع برداشت از فضا برای بسیاری از جغرافی‌دانان همین گونه عمل کرده است؛ به‌ویژه برای کسانی که جغرافیا را به‌سان یک دانش صوری^۱ می‌بینند، این فضا، تنها فضای «واقعی»^۲ و عینی^۳ با ارزش برای پژوهیدن بوده است...» (مسی و دیگران، ۱۹۹۹، ص ۲۶۵). دومین فضا^۴، فضای ادراکی - ذهنی است که «در هم‌سنجی [با نخستین فضا]، بیشتر ذهنی و «پنداری»^۵ است، بیشتر با پندارها و بازنمایی‌های فضا‌مندی، با اندیشه‌فرایندهایی که برای شکل‌دادن جغرافیاهای انسانی مادی و نیز توسعه‌پندار جغرافیایی، فرض می‌شوند، سروکار دارد. به‌جای آنکه سراسر بر جغرافیاهای کاملاً حس‌شدنی - تجربه‌شدنی^۶ استوار شود، بیشتر بر جهان‌های نمادی^۷ و مفهومی متمرکز می‌شود و آن‌ها را کاوش می‌کند» (مسی و دیگران، ۱۹۹۹، ص ۲۶۵). فضای سوم هم فضای مادی طبیعت فیزیکی و هم فضای اندیشه‌پردازی^۸ طبیعت انسانی است که بایستی به‌سان هستن^۹ از نظر اجتماعی تولیدشده و بازتولیدشده، دیده شود. بنابراین، هر یک نیاز دارند که از نظر هستی‌شناسی و شناخت‌شناسی به‌عنوان بخشی از فضا‌مندی زندگی اجتماعی فهمیده و تئوری‌پردازی شوند (سوجا، ۱۹۹۰، ص ۱۲۰). باور به تولید اجتماعی فضا، باور به روان‌بودگی و دگرش‌پذیری فضا را نیز دربردارد و ما را به این باور می‌رساند که فضا «یک شده در حال شدن» است، نه «یک بوده در حال بودن».

سوجا بر این است که فضای زندگی «یک [چیز] بخش‌ناپذیری^{۱۰} است، که پیشترها نادیده‌گرفته شده است، فضای زندگی بخشی از سه‌گانه فضا‌مندی است، برای دانایی جغرافیایی، [فضای زندگی] ذاتاً نه بهتر و یا [نه] بدتر از نگرش‌های نخستین فضا و دومین فضا است» (مسی و دیگران، ۱۹۹۹، ص ۲۶۹). بنا به برداشت سوجا از فضا‌مندی، در پاسخ این پرسش که «فضای جغرافیایی

-
1. Formal
 2. Real
 3. Objective
 4. secondspace
 5. imagined
 6. perceivable
 7. Symbolic
 8. Ideation
 9. Being
 10. An integral

چيست؟» بايد گفت: فضاي جغرافيايي تنها روابط ابژه‌ها (فضاي عيني) نيست، تنها روابط سوژه‌ها (فضاي ذهني) نيست، بلکه برآيند روابط سوژه‌ها- ابژه‌ها (فضاي زندگي) است (شکل ۲ و ۳)؛ به-گونه‌اي که با پررنگ‌شدن هرچه بيشتري فضاي سوم (فضاي زندگي) در جغرافيا، نقش سوژه اجتماعي (انديشنده زيست‌کننده در بافت اجتماعي) پررنگ‌تر مي‌شود.

۲-۲. شناخت‌شناسي

در شناخت‌شناسي جغرافيا پرسش بنيادين اين است: «چگونه مي‌توان به شناخت فضاي جغرافيايي رسيد؟» پاسخ اين پرسش به اين بستگي دارد که با تکیه بر کدام تکیه‌گاه فلسفي (فلسفه تحلیلي^۱ یا فلسفه قاره‌اي^۲) پاسخ داده شود. از آنجا که «استدلال و موجه‌سازي»^۳، «رابطه میان داده‌های تجربی و نظریه‌های علمی» (پایا، ۱۳۷۷، ص ۴۳) و «تقابل ذهن و عین» (همان، ص ۴۷) از ویژگی‌های فلسفه تحلیلي است، می‌توان گفت که «خرد/ استدلال» و «حس/ تجربه» دو راه رسیدن به شناخت جهان (در اینجا شناخت فضاي جغرافيايي) هستند؛ زیرا در فلسفه تحلیلي «تقابل ذهن و عین»، «جدایی عین و ذهن» را به دنبال دارد و پر کردن این جدایی برای شناخت، نیازمند ایجاد «رابطه میان داده‌های تجربی و نظریه‌های علمی» است. داده‌های تجربی از راه حس و مشاهده، و نظریه‌های علمی از راه خرد و عقل دست‌یافتی هستند. با اتکاء به فلسفه قاره‌اي (هرمنوتیک)، زبان^۴ را نیز می‌توان به‌سان چیزی دانست که با شناخت آن می‌توان به شناخت فضاي جغرافيايي دست یافت. ويتگنشتاین متأخر بر این باور است که: «تصور زبان به معنای تصور «شکلی از زندگي»^۵ است». ... این تصور از شکل زندگي در مورد گروه‌های تاریخی افرادی صادق است که در جامعه به‌واسطه رشته‌اي از فعالیت‌های زبانی مشترک به‌هم پیوسته‌اند. مبنای این فعالیت‌ها نیازها و قابلیت‌های زیستی است، اما تا آنجا که تحت تأثیر رشته ظریف بازی‌های زبانی به لحاظ تاریخی خاص تغییر شکل می‌یابند، شکل انسانی زندگي ما (به جای آنکه زیستی باشد) اساساً ماهیتی فرهنگی دارد. فهمیدن یا سهیم‌شدن در شکل زندگي گروهی از موجودات انسانی خاص به معنی

-
1. Analytic philosophy
 2. Continental philosophy
 3. Argument and justification
 4. Language
 5. Form of life

تسلط یافتن یا به فهم بازی‌های زبانی ظرفی دست یافتن است که لازمه فعالیت‌های خاص آن شکل زندگی است. پیوند حیاتی میان زبان و نظام پیچیده کارهای عملی و فعالیت‌هایی که اسباب ارتباط جامعه است، همان پیوندی است که مورد نظر ویتگنشتاین از تأکید بر مفهوم «شکل زندگی» است» (مک‌گین به نقل از: ندرلو، ۱۳۹۰: ص ۹۸-۹۹). با کنکاش در دامنه دو فلسفه تحلیلی و قاره‌ای، می‌توان «حس/تجربه»، «خرد/استدلال» و «زبان» را سه راه برای شناخت و فهم فضای جغرافیایی انگاشت (شکل ۲).

۲-۳. روش‌شناسی

یکی از پرسش‌های فلسفی روش‌شناسانه برای شناخت جهان (در اینجا شناخت فضای جغرافیایی) این است که «با کدام روش‌شناسی می‌توان فضای جغرافیایی را شناخت؟». سه روش‌شناسی که هابرماس از آن نام می‌برد را می‌توان پایه بحث قرار داد: ۱. روش تجربی-تحلیلی^۱ که در این روش، رابطه پژوهشگر با پژوهش‌شونده رابطه سوژه-ابژه^۲ است و هدف پژوهش، مهار و پیش‌بینی ابژه است؛ ۲. روش تفسیری^۳ که رابطه پژوهشگر با پژوهش‌شونده، رابطه سوژه-سوژه^۴ است و هدف پژوهش فهم سوژه است؛ ۳. روش نظریه انتقادی^۵ که پژوهشگر و پژوهش‌شونده یکی هستند و رابطه، رابطه سوژه با خودش است، هدف پژوهش، رهایی‌بخشی است (سروش، ۱۳۷۶، ص ۲۰۸-۲۰۹)، مانند رهایی فرد از برخی ناهنجاری‌های روانی خود (شکل ۲).

اکنون می‌توان ارتباط میان اندام‌های سه‌گانه تن‌واره جغرافیا را کاوید: فضای جغرافیایی یک فضای درهم‌تنیده از سه فضای عینی (ابژه‌ها)، فضای ذهنی (سوژه) و فضای سوم (فضای زندگی) است. (شکل ۳). از آن روی که پدیده‌های فضای جغرافیایی، هم ابژه‌ها (کاربری زمین، ساختمان‌ها، خیابان‌ها و...)، هم سوژه‌ها (انسان‌هایی که تصویرهای ذهنی و شخصی ویژه خود را دارا هستند) و هم سوژه‌های اجتماعی (انسان‌های زیست‌کننده در بافت اجتماعی) هستند، در یک نگاه پراگماتیستی می‌توان گفت که در شناخت فضای جغرافیایی می‌توان متناسب با اینکه هدف ما

1. analytic- empiric
2. Subject-object
3. hermeneutic
4. subject-subject
5. critical theory

شناخت چه موضوعی از فضا، یا شناخت چه جنبه‌ای از فضا است، از سه‌گانه «حس/خرد/زبان» بهره برد (شناخت‌شناسی). جغرافیا نباید خود را در تنگنای به‌کارگیری تنها «حس» و «خرد» گرفتار کند؛ زیرا فضای جغرافیایی تنها فضای عینی نیست که با حس و خرد بتوان آن را شناخت، بلکه فضای زندگی نیز هست که در شناخت آن باید از زبان بهره برد. با گسترش نگرش‌های پست-مدرنیستی به فضا (مانند نگرش سوچا) و پررنگ شدن فضای سوم، در شناخت فضای جغرافیایی روزبه‌روز به‌کارگیری زبان کاری بایسته‌تر و شایسته‌تر می‌شود. اگر حس و خرد را تنها ابزار شناخت فضا بدانیم، تنها رابطه‌ای که میان پژوهشگر (جغرافی‌دان) با پژوهش‌شونده (فضای جغرافیایی) برپا خواهد شد، رابطه سوژه - ایزه (رابطه نوع اول در دیدگاه هابرماس) خواهد بود، ولی زمانی که «زبان» را نیز در شناخت‌شناسی فضای جغرافیایی پررنگ بینیم، رابطه پژوهشگر و پژوهش‌شونده، رابطه سوژه - سوژه خواهد بود. بنابراین، پرداختن به زبان که به عنوان یک «کار بست اجتماعی»^۱ با اشکال زندگی سروکار دارد (ندرلو، ۱۳۹۰، ص ۹۸)، برای شناخت فضا بایسته است (شناخت-شناسی) (شکل ۲). به دنبال شناخت‌شناسی از راه زبان است که جغرافیا از روش‌شناسی نوع دوم هابرماس، یعنی رابطه سوژه - سوژه (هرمنوتیک) که هدف آن «فهم»^۲ است، بهره‌مند می‌شود (روش‌شناسی) و می‌تواند فضای سوم را که سوچا بر آن پافشاری دارد، ببیند و هستی آن را بپژوهد (هستی‌شناسی) (شکل ۲)؛ زیرا بر پایه فلسفه ریکور، شناخت هرمنوتیکی مبتنی بر کنشی‌زبانی است و در همه حال با تکیه بر زبان است که به کشف معنای متن نائل می‌شود. به دیگر سخن، هر گونه شناختی، کنشی تأویلی با/در زبان است، چرا که متن، فعلیت سخن و گفتار است و شناخت و آگاهی تأویلی، از معنای متن نیز ساختاری زبانی دارد.» (عبداللهی و جوان، ۱۳۸۹، ص ۲۷۷)

۳. آسیب‌شناسی فلسفی دانش جغرافیا

وقتی که تن‌واره فلسفی دانش جغرافیا (لایه‌های زیرین) شناخته شود، می‌توان با واریسی پژوهش‌های جغرافیایی انجام‌گرفته (لایه‌های بیرونی)، به این پرسش پرداخت که کجای این تن‌واره (هستی‌شناسی، شناخت‌شناسی، روش‌شناسی) آسیب دیده و از چه آسیبی رنج می‌برد.

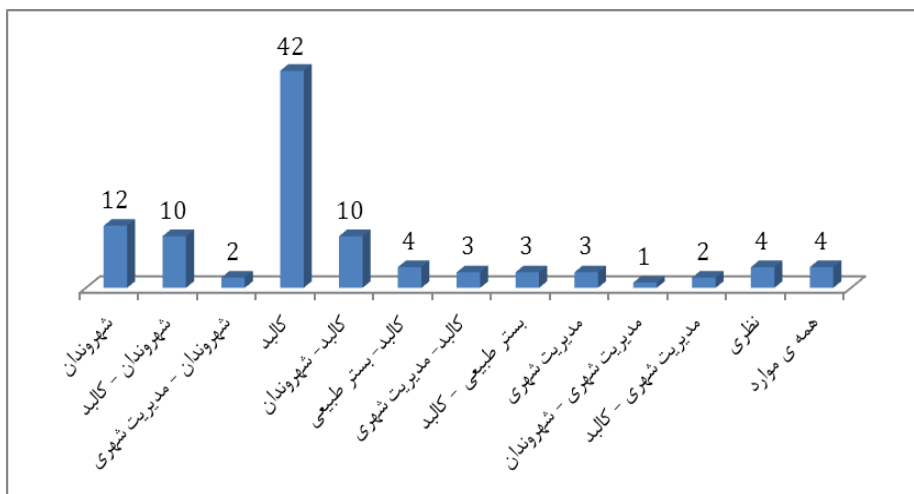
1. social practice

2. understanding

۳-۱. آسیب‌شناسی هستی‌شناسی

در تحلیل محتوای مقالات می‌توان فضا را به بخش‌های ملموس‌تری بخش‌بندی کرد، به‌گونه‌ای که هم بر پایه‌های فلسفی فضا استوار باشد و هم بتوان مضمون^۱ مقالات واریسی شده را بر پایه آن دسته‌بندی کرد. بنابراین، لایه‌های هر فضای شهری را می‌توان به ابژه‌ها (بستر طبیعی شهر، کالبد شهر، ساختارهای مدیریتی و برنامه‌ریزی شهری) و سوژه‌ها (جامعه شهری/شهروندان) دسته‌بندی کرد. با نگاهی به آنچه پیشتر بیان شد، فضای جغرافیایی نه تنها روابط ابژه‌ها و نه تنها روابط سوژه-ها، بلکه یک تنیده‌ای از روابط سوژه‌ها و ابژه‌ها است (شکل ۲)، حال آنکه تحلیل محتوای مقالات علمی - پژوهش جغرافیایی در زمینه پژوهش‌های شهری (۱۰۰ مقاله) چیز دیگری را نشان می‌دهد و نخستین آسیب و آسیب‌گاه فلسفی دانش جغرافیا را آشکار می‌کند (نمودار ۱).

1. theme

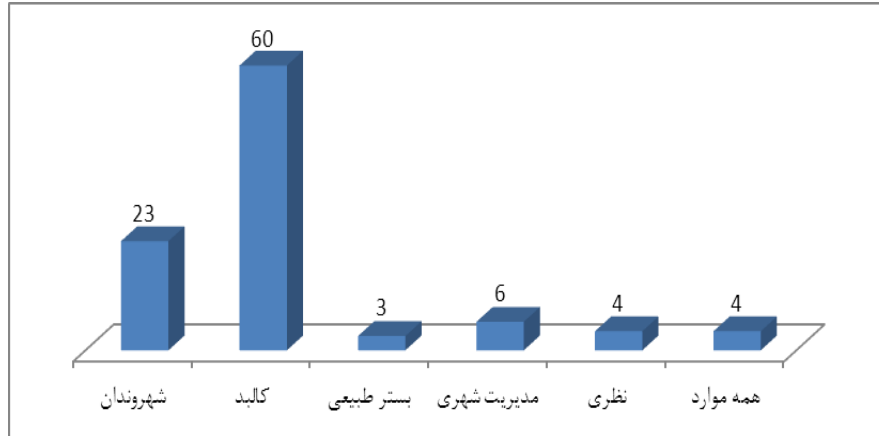


نمودار ۱: مضمون (درون‌مایه) عمده مقالات جغرافیایی - شهری

منبع: (به دست آمده از تحلیل محتوای مقالات کاوش شده)

نگاهی به نمودار ۱ نشان می‌دهد، جدای از اینکه ۴ درصد مقالات «نظری»، و ۴ درصد مقالات، «همه موارد» (کالبد/شهروندان/بستر طبیعی/مدیریت شهری)^۱ بوده است، ۴۲ درصد مقالات، تنها پدیده عمده آنها «کالبد» بوده است. تنها ۱۲ درصد مقالات، پدیده پژوهشی عمده آنها، «شهروندان» هستند. منظور از «کالبد - شهروندان»، یعنی مضمون عمده مقالات هم کالبد و هم شهروندان بوده است، ولی به کالبد بیشتر پرداخته شده است، اما منظور از «شهروندان - کالبد»، یعنی مضمون عمده مقالات هم شهروندان و هم کالبد بوده، ولی به کالبد بیشتر پرداخته شده است. نمودار نشان می‌دهد که ۱۰ درصد مقالات به «کالبد - شهروندان» و ۱۰ درصد نیز به «شهروندان - کالبد» پرداخته‌اند. اگر برای ساده‌تر شدن، مضمون‌های دوم را از نمودار ۱ برچینیم (مثلاً از ستون کالبد - شهروندان، شهروندان را حذف کنیم و تنها بر پایه همان مضمون اول (کالبد)، دآوری کنیم) نمودار ۲ نشان می‌دهد که مضمون ۶۰ درصد مقالات را «کالبد» تشکیل می‌دهد، یعنی با چشم‌پوشی از اینکه کالبد مضمون عمده اول یا دوم مقاله باشد، ۶۰ درصد مقالات کالبد را مورد واری قرار داده‌اند.

۱. ناگفته نماند، مقالاتی که همه موارد را کاویده‌اند، مقالاتی بوده‌اند که با الگوی SWOT انجام گرفته‌اند.



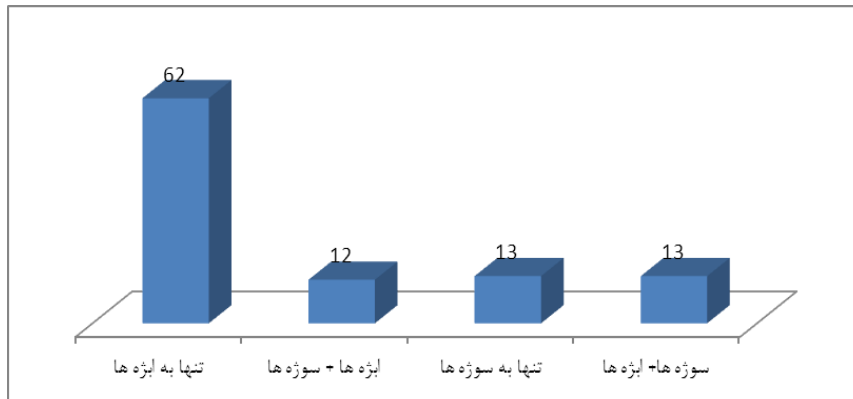
نمودار ۲: مضمون (درون‌مایه) عمده مقالات جغرافیایی - شهری

منبع: (به‌دست‌آمده از تحلیل محتوای مقالات کاوش‌شده)

با نگاهی به نمودار ساده‌شده شماره ۲ می‌توان دریافت که با نادیده‌گرفتن این موضوع که شهروندان مضمون عمده اول بوده‌اند یا دوم، در مجموع ۲۳ درصد مقالات، «شهروندان» را مورد واریسی قرار داده‌اند. ۳ درصد مقالات «بستر طبیعی»^۱ و ۶ درصد مقالات «مدیریت شهری»^۲ را واریسی کرده‌اند.

۱. با توجه به اینکه یکی از ملاک‌های مقالات بررسی شده، این بوده، که نویسندگان (یا دست‌کم یکی از نویسندگان) آن در رشته جغرافیا با گرایش شهری تحصیل کرده باشند، بنابراین، اینکه ۳۳ درصد مقالات به بستر طبیعی پرداخته‌اند، چیزی دور از ذهن نیست.

۲. از آن روی که شمار مقالاتی که به مدیریت شهری و برنامه‌ریزی شهری (طرح‌ها و برنامه‌ها) پرداخته بودند، اندک بود، هر دوی این گونه مقالات، در گروه‌بندی مدیریت شهری قرار گرفتند.



نمودار ۳: مضمون (درون‌مایه) عمده مقالات جغرافیایی - شهری از نگاه ایزه‌بودن یا سوژه‌بودن

منبع: (به‌دست آمده از تحلیل محتوای مقالات کاوش‌شده)

برای رسیدن به نمودار ۳، مقالات نظری (۴ درصد) و مقالات «همه موارد» (۴ درصد) حذف شدند و مقالات بر این پایه که پدیده عمده مورد مطالعه خود را ایزه در نظر گرفتند یا سوژه، دسته‌بندی شدند. یافته‌ها نشان می‌دهد که ۶۲ درصد مقالات، تنها به ایزه‌ها پرداخته‌اند؛ (اعم از اینکه این ایزه‌ها، بستر طبیعی/مدیریت شهری^۱ / کالبد شهر باشند و یا سوژه‌هایی (شهروندانی) باشند که ایزه در نظر گرفته شده‌اند).^۲ نمودار ۳ نشان می‌دهد که ۶۲ درصد مقالات تنها به ایزه‌ها پرداخته‌اند. ۱۲ درصد مقالات اگرچه به سوژه‌ها (شهروندان) پرداخته‌اند، ولی باز هم مضمون عمده آنها ایزه بوده است. تنها ۱۳ درصد به‌طور عمده تنها به سوژه‌ها (شهروندان) پرداخته‌اند. در مجموع ۷۴ درصد مقالات یا تنها به ایزه‌ها پرداخته‌اند و یا ایزه را بیشتر از سوژه مورد کنکاش قرار داده‌اند. «... عمل ایزه‌سازی، حاصل انقطاع ما از زندگی روزمره واقعی و انتزاع يك هستنده از شبکه ارتباطاتش با سایر هستندگان و قرار دادن آن تحت يك منظر و ایزه‌سازی به معنای جنبه‌صوری است. ایزه-سازی به معنای تبدیل شیء به يك ایزه است» (ملایری، ۱۳۸۹، ص ۳۰۵). ناگفته نماند که در یک

۱. از آن روی که ۷۰ درصد مقالاتی که به مدیریت شهری پرداخته‌اند، آن را به‌سان ایزه مورد بررسی قرار داده‌اند، یعنی از از جایگاهی بیرونی، ساختار، کارکرد و دیگر ویژگی‌های آن بررسی شده است، بنابراین، مدیریت شهری جز ایزه‌ها در نظر گرفته شد.

۲. مقالاتی نیز وجود دارد که اگرچه به شهروندان (سوژه‌ها) می‌پردازند، ولی آنها را ایزه در نظر می‌گیرند، برای نمونه، تنها به جمعیت یا تعداد خانوار شهروندان اکتفا می‌کنند. بنابراین، در نمودار ۳، این‌گونه مقالات در دسته ایزه‌ها قرار می‌گیرند.

توصیف کمی، ۶۹ درصد مقالاتی که در عنوان خود واژه‌ای از خانواده واژه «فضا»، مانند فضا، تحلیل فضایی و ... را آورده‌اند، عمده پدیده مورد بررسی آنها، کالبد شهر بوده است که نشان از دید کالبدی نسبت به فضای جغرافیایی دارد. اگر در نگاهی تفسیری به دنبال پی‌بردن به قصد مؤلفان متن (نویسندگان مقالات) نباشیم و تنها به دنبال رسیدن به نیت خود متن (مقالات) نسبت به فضای جغرافیایی باشیم، درمی‌یابیم که دید چیره بر پژوهش‌های شهری، دیدی است که فضای جغرافیایی را بیشتر «روابط بین ابره‌ها» می‌داند و آن را تنها «فضای عینی - حسی» می‌بیند و فضای ذهنی و فضای زندگی را نادیده می‌گیرد. این نخستین آسیب فلسفی دانش جغرافیاست (آسیب هستی‌شناسانه).

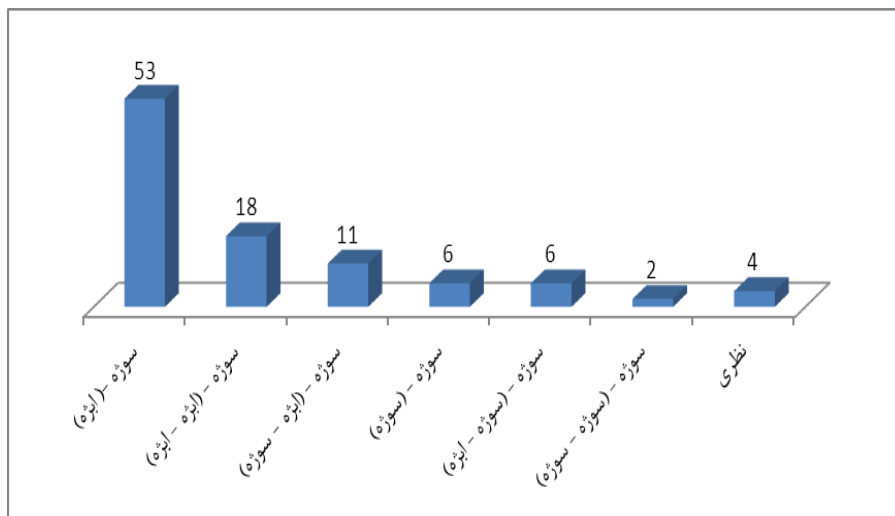
۳-۲. آسیب‌شناسی شناخت‌شناسانه

با نگاهی به مقالات و ارسی شده، می‌توان گفت آسیب دیگری که گریبان‌گیر دانش جغرافیاست، این است که این دانش، تنها بر پایه فلسفه تحلیلی (تنها از راه «حس/تجربه» و «خرد/استدلال») به پژوهش فضا می‌پردازد و از فلسفه قاره‌ای (هرمنوتیک) که زبان در آن نقش بنیادینی دارد، برکنار است. گواهی‌دهندگان این ادعا عبارتند از: گواهی‌دهندگان حاضر و گواهی‌دهندگان غایب. گواهی‌دهندگان حاضر در متن^۱ عبارتند از: الف) ۶۰ درصد مقالات که عمده مضمون‌شان درباره کالبد است (نمودار ۲)؛ ب) ۶۲ درصد مقالات که عمده‌ترین پدیده‌های مورد و ارسی خود را به‌سان ابره بررسی می‌کنند (نمودار ۳)، گویاست که این کالبدزدگی و ابره‌گرایی و نپرداختن به «فضای سوم»، احساس نیاز جغرافیا به زبان را - که به باور ویتگنشتاین متأخر، واقعیتی اجتماعی است که در دسترس همگان است، نه جوهری که بتوان ماهیت آن را با استدلال ذهنی محض به دست آورد (ندرلو، ۱۳۹۰، ص ۸۹) - از بین می‌برد. گواهی‌دهندگان غایب از متن عبارتند از: الف) در عنوان یا کلیدواژه‌های هیچ مقاله‌ای واژه‌های فهم، متن، معنا، تفسیر، هرمنوتیک - که کلیدواژه‌های فلسفه قاره‌ای هستند - نیامده است؛ ب) در هیچ مقاله‌ای از تئوری‌های زبان و ادبیات فلسفه هرمنوتیک استفاده نشده است. بی‌بهره‌ماندن از تکیه‌گاه پویای فلسفه هرمنوتیک و زبان، بسنده کردن به فلسفه تحلیلی، دومین آسیب فلسفی دانش جغرافیاست (آسیب شناخت‌شناسانه).

۱. در یک نگاه هرمنوتیکی، در اینجا منظور از متن یعنی مجموعه مقالات و ارسی شده.

۳-۳. آسیب‌شناسی روش‌شناسانه

با نگرستن به گونه‌های روش‌شناسی (شکل ۲) یافته‌ها نشان می‌دهد که روش‌شناسی چیره در پژوهش‌های جغرافیایی، روش‌شناسی تحلیلی - تجربی است. از آنجا که پژوهش‌شونده‌ها بیشتر کالبد (ابژه) بوده‌اند، رابطه پژوهشگر با پژوهش‌شونده، خودبه‌خود رابطه سوژه - ابژه شده است (نمودار ۴).



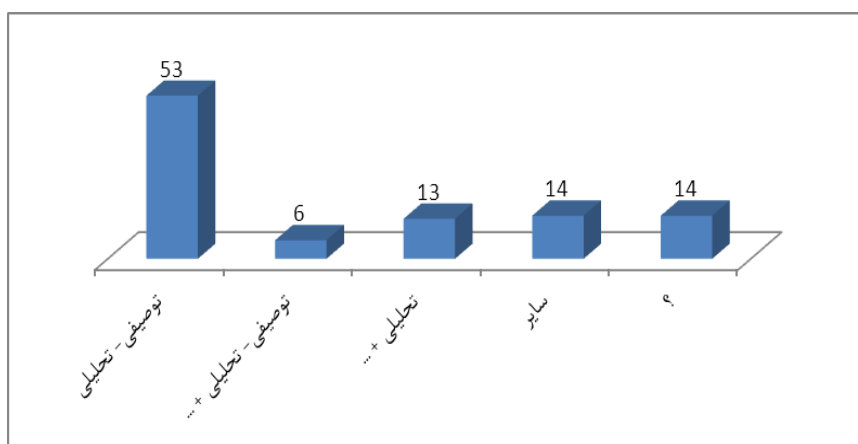
نمودار ۴: رابطه پژوهشگر با پژوهش‌شونده در مقالات جغرافیایی - شهری

منبع: (به‌دست آمده از تحلیل محتوای مقالات کاوش شده)

نمودار ۴ نشان می‌دهد که در ۵۳ درصد مقالات، رابطه پژوهشگر با پژوهش‌شونده، رابطه سوژه - ابژه است.^۱ در ۱۸ درصد مقالات رابطه پژوهشگر با پژوهش‌شونده باز هم رابطه سوژه - ابژه است با این تفاوت که یکی از ابژه‌هایی که در پرانتز آمده است، به بستر طبیعی، کالبد شهر و یا مدیریت شهری برمی‌گردد و یکی از ابژه‌های درون پرانتز، به شهروندان (سوژه) اشاره دارد که با آنها به صورت ابژه برخورد شده است (یعنی در مقاله‌ای اگرچه به شهروندان پرداخته شده، ولی مثلاً

۱. در نمودار ۴، منظور از سوژه بیرون پرانتز، یعنی پژوهشگر و منظور از سوژه درون پرانتز، یعنی شهروندان است. ابژه داخل پرانتز هم بر یکی از موارد کالبد/بستر طبیعی / مدیریت شهری دلالت دارد که در این نمودار نیازی به تفکیک تک‌تک آنها نبوده است؛ زیرا مهم سوژه یا ابژه بودن است و نوع ابژه مطرح نیست.

تنها به تعداد جمعیت آنها، تراکم نفر در اتاق و ... پرداخته شده است). در ۱۱ درصد مقالات رابطه سوژه - (ابژه - سوژه) وجود دارد، یعنی اگرچه به سوژه پرداخته شده، ولی بازهم عمده مضمون مقالات ابژه است. از آنجا که در روش‌شناسی پژوهش‌های جغرافیایی، رابطه سوژه - (ابژه) چیره می‌باشد، این پژوهش‌ها در دسته‌بندی روش‌شناسی هابرماس (شکل ۲) در دسته تجربی - تحلیلی قرار می‌گیرند. نگاهی به نمودار ۵، این نکته را بیشتر آشکار می‌سازد.



نمودار ۵: روش تحقیق بیان شده در مقالات جغرافیایی - شهری، به بیان خود نویسندگان مقالات

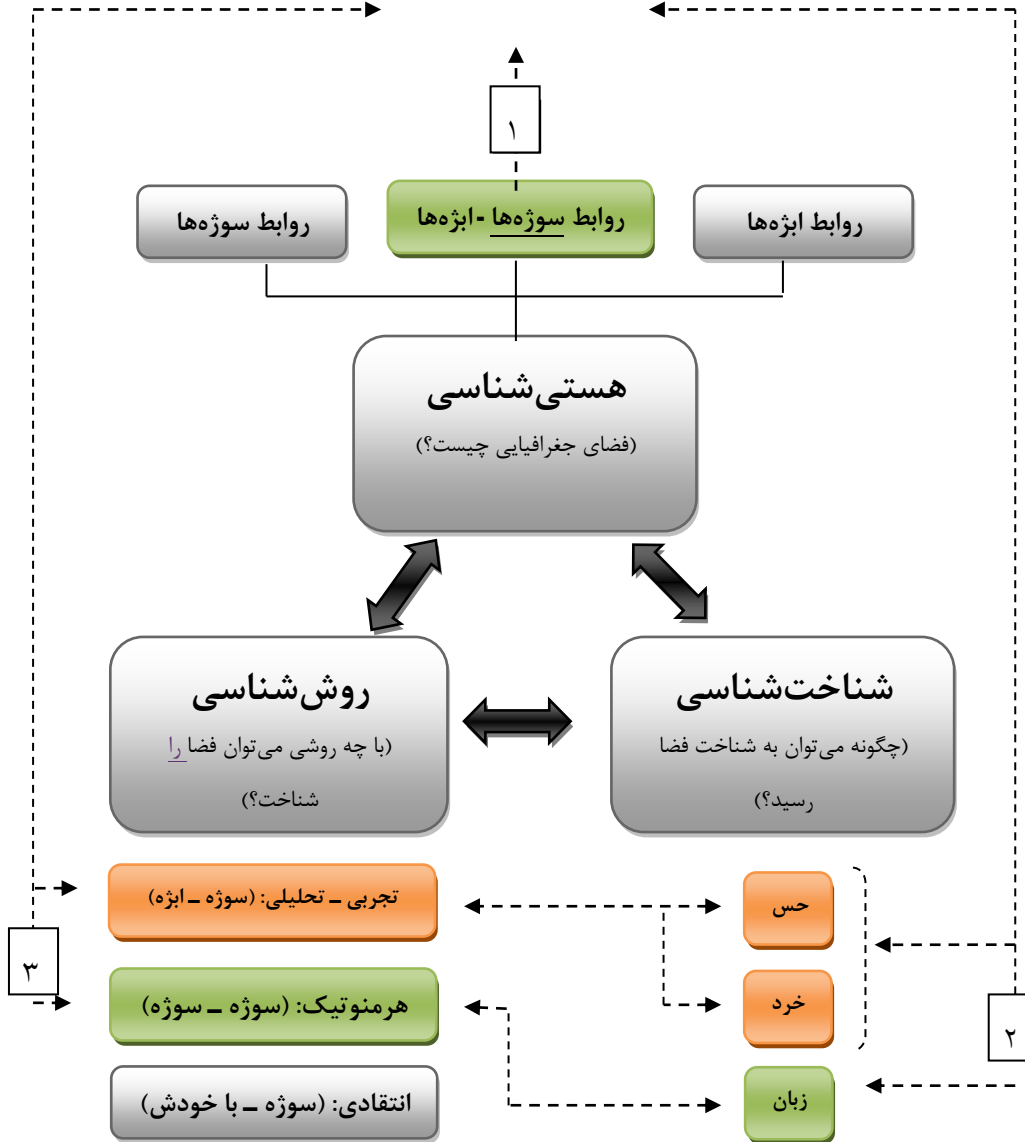
منبع: (بدست آمده از تحلیل محتوای مقالات کاوش شده)

نمودار ۵ نشان می‌دهد که در ۵۳ درصد مقالات، نویسندگان بیان داشته‌اند که روش تحقیق - آنها، روش توصیفی - تحلیلی بوده است. در ۶ درصد از مقالات، روش تحقیق، روش توصیفی - تحلیلی به اضافه روشی دیگر مانند اسنادی، همبستگی و ... بیان شده است. نویسندگان ۱۳ درصد از مقالات، روش تحقیق را روش تحلیلی به اضافه روشی دیگر مانند روش میدانی، پیمایشی و ... بیان کرده‌اند. نویسندگان ۱۴ درصد مقالات، روش‌های دیگری را بیان داشته‌اند، مانند اشاره به روش اسنادی، پیمایشی و ...، ۱۴ درصد دیگر، روش تحقیق را بیان نکرده‌اند. آنچه این نمودار به ما نشان می‌دهد، این است که در ۷۵ درصد مقالات، به روش تحلیلی اشاره شده است و روشن‌تر آنکه هیچ مقاله‌ای به روش تفسیری اشاره نکرده است. اکنون پرسش این است که اگر منظور از روش «توصیفی - تحلیلی»، همان روش‌شناسی «تجربی - تحلیلی» هابرماس است، نیازی به بیان کردن آن در مقالات نیست؛ زیرا «تجربی - تحلیلی»، یک نوع روش‌شناسی است که با نگاهی کلان به پژوهش می‌توان به آن پی برد و نیازی به بیان کردن آن نیست. اگر منظور از «توصیفی -

تحلیلی»، روش انجام پژوهش است نه روش‌شناسی «تجربی - تحلیلی» هابرماس، دوباره پرسش این خواهد بود که آیا گمان نمی‌شود که «توصیفی - تحلیلی»، مراحل انجام پژوهش است، نه «روش پژوهش»؟ آیا نمی‌توان گفت که «توصیف» و سپس «تحلیل»، مراحل یک پژوهش جغرافیایی هستند، نه روشی که ما را به شناخت می‌رساند؟ آیا نمی‌توان گفت که «توصیف» و «تحلیل» یک پدیده جغرافیایی را می‌توان با روش‌شناسی‌های گوناگون (تجربی - تحلیلی، تفسیری - هرمنوتیکی، و انتقادی) انجام داد؟ بسنده کردن دانش جغرافیا به روش‌های تجربی - تحلیلی و بی‌بهره ماندن از روش‌شناسی هرمنوتیکی (تفسیری) یکی از آسیب‌های روش‌شناسانه جغرافیاست.

۴. نتیجه‌گیری

با نگاهی به مفهوم فلسفی فضا (شکل ۳) و با نگرستن در نمودارهایی که از تحلیل محتوای مقالات کاوش شده، بدست آمد (نمودار ۵، ۴، ۳، ۲، ۱)، می‌توان آسیب‌گاه‌ها و آسیب‌های وارده بر تن‌واره جغرافیا را نشان داد (شکل ۴).



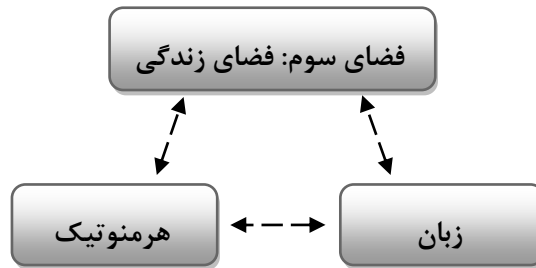
شکل ۴: آسیب‌ها و آسیب‌گاه‌های فلسفی دانش جغرافیا

یافته‌ها نشان می‌دهد، فضای جغرافیایی که برآیند روابط سوژه‌ها و ابژه‌ها است، به روابط ابژه‌ها فروکاسته شده، به گونه‌ای که با این کار فضای ذهنی و فضای زندگی (فضای سوم) نادیده گرفته شده است (شکل ۴، رابطه ۱). واکاوی مضمون مقالات جغرافیایی بر این دلالت دارد که فضای جغرافیایی، روابط ابژه‌ها- ابژه‌هاست. هنگامی که فضا تنها رابطه ابژه‌ها دانسته شود، پاسخ این پرسش که با چه چیز می‌توان فضای جغرافیایی را شناخت؟ این خواهد بود که تنها با حس و خرد و بدون نیاز به زبان می‌توان به شناخت فضا رسید؛ زیرا فضا را ابژه‌دانستن، با فلسفه تحلیلی که بر تقابل سوژه و ابژه استوار است، همخوانی دارد، ولی با فلسفه هرمنوتیک که زبان نقش کانونی در آن دارد، ناهمخوان است (شکل ۴، رابطه ۲). «مضافاً دانشمندان و فیلسوفان علم به این نتیجه رسیده‌اند که چرخش به سوی هرمنوتیک در فلسفه علم برای مطالعه وجوه علم (که فلسفه علم سنتی به قدر کافی برای آن مجهز نیست)، ضرورت دارد. این چرخش، مبین وجوه پویا، روایی، تاریخی و زیست جهان علم است. این در حالی است که فلسفه علم سنتی، هدفش تقویت پژوهش‌تئوریک با یک گرایش قوی در مدیریت و کنترل (و به مثابه یک فلسفه) و دور کردن هر چه بیشتر زمینه‌اش از زندگی و تاریخ انسانی است» (هیلان، ۱۹۹۱، به نقل از: ملایری، ۱۳۸۹، ص ۶۵). از آنجا که زبان - به معنای کاربست اجتماعی و شیوه‌های زندگی- سرشتین‌وار با هرمنوتیک و فهم پدیده‌های اجتماعی سروکار دارد، آسیب دوم (نپرداختن به زبان) آسیب سومی را بر جغرافیا بار می‌کند، یعنی تهی دست ماندن جغرافیا از روش‌شناسی هرمنوتیک که در آن رابطه پژوهشگر با پژوهش‌شونده یک رابطه سوژه- سوژه است (شکل ۴، رابطه ۳). این کار دست‌نیافتن به فهم فضای جغرافیایی را به دنبال دارد؛ زیرا با روش هرمنوتیک است که می‌توان فضای زندگی را فهمید. به هم پیوستگی رابطه ۱، ۲ و ۳ در شکل ۴ نشان از گرفتار آمدن دانش جغرافیا در یک «گژگردونه فلسفی» است.

۵. پیشنهادها

هر تن‌واره‌ای را آسیبی است و هر آسیبی را نوشدارویی. پیشنهاد بر این است که در هستی‌شناسی فضای جغرافیایی، افزون بر فضای عینی به فضای ذهنی و فضای زندگی (فضای سوم) پرداخته شود و سوژه‌ها در متن اجتماعی (سوژه اجتماعی) در نظر گرفته شوند. آشنایی با آن دسته از اندیشمندان فضا که با نگاهی اجتماعی، فرهنگی و هرمنوتیکی فضا را می‌نگرند، می‌تواند راهگشا باشد. با پرداختن به تئوری‌های زبانی، فلسفه هرمنوتیکی، پدیدارشناسی می‌توان دودویی‌های عین/ذهن، سوژه/ ابژه و ... را از میان برداشت و از پشتوانه فلسفی آنها بهره برد. در روش‌شناسی نیز

با در نظر گرفتن سوژه‌ها (شهروندان) نه به عنوان ابژه بلکه به عنوان سوژه و با پرداختن به آنها در بافت اجتماعی، فرهنگی، تاریخی و سیاسی می‌توان به «فهمی از فضای زندگی» آنها رسید. بنابراین، می‌توان با وارد کردن مفاهیم و ادبیات ۱. فضای زندگی؛ ۲. زبان؛ ۳. هرمنوتیک، «کژگردونه فلسفی جغرافیا» را شکست. این سه‌گانه، نوشداروهای فلسفی (سه جام می خسروانی) هستند که می‌توانند جان جغرافیا را سرمستی تازه‌ای بخشند (شکل ۵)، بنابراین جغرافیا را: «سه جام می خسروانیش باید بداد»^۱.



شکل ۵: نوشداروهای فلسفی جغرافیا (سه جام می خسروانی)

۱. تغییر یافته این مصرع از شعر فردوسی است که می‌سراید: «سه جام می خسروانیش داد» (شاهنامه فردوسی، ۱۳۸۵، ص ۳۷۸).

منابع

- پایا، علی (۱۳۷۷)، «فلسفه تحلیلی چیست؟»، نامه مفید، ش ۱۵، ص ۲۱-۵۴.
- رسولی، مهستی؛ امیرآشنائی، زهرا (۱۳۹۰)، تحلیل محتوا با رویکرد درسی، چ ۱، تهران: انتشارات جامعه‌شناسان.
- سروش، عبدالکریم (۱۳۷۶)، درس‌هایی در فلسفه علم الاجتماع (روش تفسیر در علوم اجتماعی)، چ ۲، تهران: انتشارات نشر نی.
- عبداللهی، عبدالله؛ جوان، جعفر (۱۳۸۹)، درآمدی بر فلسفه علم و پژوهش در علوم انسانی، کتاب اول، شناخت و شناخت‌شناسی، چ ۱، تهران: نشر چاپار.
- فردوسی، ابولقاسم (۱۳۸۵)، شاهنامه، براساس نسخه ژول مل، به کوشش عبدالله اکبریان راد، تهران: انتشارات الهام.
- ملایری، محمدحسن (۱۳۸۹)، «دیدگاه‌های هایدگر متقدم و متأخر درباره علم»، فصلنامه راهبرد، س ۱۹، ش ۵۵، ص ۲۸۱-۳۱۷.
- ندرلو، بیت‌الله (۱۳۹۰)، «نظریه بازی‌های زبانی ویتگنشتاین: یک نظرگاه فلسفی پست مدرن درباره زبان»، غرب‌شناسی بنیادی، س ۲، ش ۱، ص ۸۷-۱۰۰.
- هولسی، ال. آر. (۱۳۷۳)، تحلیل محتوی در علوم اجتماعی و انسانی، چ ۱، ترجمه نادر سالارزاده امیری، تهران: انتشارات دانشگاه علامه طباطبائی.

Gregory, Derek, Johnston, Ron, Pratt, Geraldine, J.Watts, Michael, Whatmore, Sarah (2009), *the dictionary of human geography*, Blackwell, 5th edition.

Massy, Doreen, allen, john, sarre, Philip, (1999), *human geography today*, Blackwell publishers Inc, usa

Soja, Edward, (1990), *postmodern geographies, the reassertion of space in critical social theory*, verso, second impression, London-new York.